

سبک ازدواج



ازدواج‌هایی که اولش سخت است و بعد آسان می‌شود

زندگی مشترک را با هم بسازیم تا همه چیز را نبازیم

■ **کسری محمدیان**

وقتی خیلی جوان بودم و هنوز د ر خانه پدری خود زندگی می‌کردم در همسایگی ما خانواده‌ای زندگی می‌کردند که از وضعیت مالی خوبی برخوردار بودند. یک دختر و دو پسر داشتند که من با پسرهای این خانواده دوست و صمیمی بودم. یک روز از حرف‌های مادرم متوجه شدم لیلا دختر همین خانواده قرار است ازدواج کندو به خانه بخت برود...

■ ■ ■

■ **خواستگاری جوان ندار از دختر دارا**

مادرم از خوبی‌ها و امتیازات آقای داماد می‌گفت و برایشان آرزوی خوشبختی می‌کرد.البته خانواده داماد از نظر مالی طبق گفته‌های مادرم در سطح خانواده عروس نبودند به همین دلیل یکسری از شرایط ازدواج مثل محل زندگی و جشن عروسی زیاد باب میل خانواده دختر نبود. مادرم در میان صحبت‌هایش از محل زندگی عروس و داماد حرف زد که متوجه شدم قرار است در طبقه بالای منزل پدر داماد که یک واحد ۵۰ متری است زندگی کنند. مادرم از این موضوع زیاد راضی نبود و می‌گفت:درسته که پسر خیلی خوبی است و خانواده‌دار و اصل است ولی لیلا تک دختر خانواده در این خانه بزرگ و در رفاه کامل زندگی کرده و بزرگ شده‌است چرا باید بعد از ازدواج با خانواده شوهرش یک جاز زندگی کند؟ بهتر بود که آقای داماد یک خانه جدا برای عروس اجاره می‌کرد؟ من با این قسمت ازدواج مخالف هستم. حتی نظرم را هم به مادر لیلا گفتم. این بیچاره هم ناراضی است ولی می‌گوید: پسر خوبی است و به خاطر خانه نمی‌توانم ردشان کنم.

■ **زندگی مشترک دارا و نندار**

خلاصه اینکه دختر زیبایی خانواده در یک مراسم نه چندان پر زرق و برق به خانه بخت رفت و سال‌ها در کنار خانواده شوهر زندگی کرد و الان هم صاحب دو فرزند هستند و در خانه بزرگی که بی‌همت و تلاش

سبک رفتار

قدر آدم‌های بی‌شيله پيله

زندگی‌مان را بدانییم

■ **مریم ترایی**

تا به حال آدم‌های دور و بر خود را یادقت نگاه کرده‌اید؟ چه جور افرادی هستند؟ آدم‌هایی ز رنگ که از آب کره می‌گیرند؟ یا آدم‌هایی که در زیرآب زنی حرف‌های هستند و از دیگران نردبانی برای پیشرفت خود استفاده می‌کنند؟ آدم‌های دورویی که هیچ وقت نمی‌فهمید با شما چند چند هستند یا انسان‌های ساده و مهربانی که بدون هیچ کلکی و یکرو با شما رفتار می‌کنند؟ (این روزها حال جامعه ما چندان خوب نیست و پر شده‌است از آدم‌هایی که با نقاب‌های مختلف، در موقعیت‌های مختلف ظاهر می‌شوند و هر لحظه ما را بازی می‌دهند. به مهمانی دور‌ای دوستانم دعوت می‌شوم ولی بهانه‌های مختلف برای خودم و دوستانم می‌آورم تا به این مهمانی نروم، ولی نمی‌شود و در نهایت مجبور به رفتن می‌شوم. وارد خانه دوستم که می‌شوم فضا دوستانه است و پر از لطف و محبتی که نثارم می‌کنند. ولی اصلاً راحت نیستیم و ترجیح می‌دهم تا زودتر آن فضا را ترک کنم. دوستانی که قدمت آشنایی‌شان به ۲۰ سال می‌رسد ولی با آگاهی کامل می‌دانم که هر کدام نقابی به چهره زده و در این مهمانی شرکت کرده‌اند اما در میان آدم‌هایی که دور هم جمع شده‌اند یک نفر هست که همیشه پر از انرژی مثبت و به دنبال منفعت رساندن به دیگران است بدون آنکه توقعی داشته باشد. آدمی دوست‌داشتنی که صحبت کردن با او به آدم دلگرمی می‌دهد. آدمی که دوست داشتتش خالص و بی‌ریاست. خلاصه اینکه امشب به قصد دیدن و بودن در کنار همین آدم دوست‌داشتنی تن به آمدن داده‌ام و پس. مهمان‌ها یکی پس از دیگری وارد مهمانی می‌شوند و تقریباً بعد از گذشت یک ساعت همه مهمان‌ها آمده‌اند. هر کسی از خودش و کارش صحبت می‌کند و به نوعی از داشته‌هایش تعریف می‌کند. در سکوت نظاره‌گر این

خودشان آن را به دست آورده‌ند، زندگی می‌کنند. لیلا از یک زندگی راحت و رفاه کامل در خانه پدری وارد یک زندگی شد که تقریباً می‌توان گفت صفر بود. در واقع این زوج زندگی مشترک خود را از هیچ شروع کردند ولی با هم تک تک خشت‌های زندگی مشترکشان را روی هم چیدند و خانه‌ای از مهر و صفا برای خودشان ساختند. لیلا هم می‌توانست مثل خیلی از دختر‌های همان زمان خودش، توقعات و خواسته‌های آنچنانی داشته باشد، ولی ترجیح داد همه چیز ساده باشد و خودش با همراهی همسرش زندگی مشترکشان را بسازد اما این ایده و نظر امروزه زیاد طر فدا ر ندارد و همه دنبال تجملات و زندگی‌های آنچنانی هستند تا چشم دیگران را در برآورند. در حالی که متوجه نیستند این طرز تفکر فقط چشم و چال خودشان را گور می‌کند و نمی‌گذارد واقعیت‌های زندگی را آنطور که هست ببینند و بعد از مدت کوتاهی تازه چشمانشان باز می‌شود و می‌بینند که وسط چه زندگی‌ای افتاده‌اند.

■ **مثل آب خوردن طلاق می‌گیرند**

البته آرزوی هر دختر و پسری است که یک جشن خوب و یک ازدواج خوب داشته باشند و این اصلاً بد نیست. خیلی هم عالی و خوب است، ولی وقتی کورکورانه و متوقعانه باشد می‌شود همین که اکنون جامعه ما گرفتار آن است. ازدواج‌هایی که عمر کوتاهی دارند و بالا رفتن آمار طلاق جامعه را دچار مشکل کرده‌است. یکی از دوستان تعریف می‌کرد دختر و پسری با هم آشنا می‌شوند و بعد از مدتی تصمیم می‌گیرند ازدواج کنند. هم خانواده دختر از نظر مالی در وضعیت بدی نبودند و هم خانواده پسر. به قول قدیمی‌ها داستان به دهانشان می‌رسید. مهر به این دختر خاتم سکه به تاریخ تولدش بود و حق طلاق هم داشت. بعد از گذشت چند ماه از عروسی نامه‌ای از دادگاه به دست داماد می‌رسد که مشخص کرده بود عروس خانم مهر به خود را مطالبه کرده و چون حق طلاق داشت به راحتی و بدون هیچ

در دسری از داماد جدا می‌شد. داماد بیچاره حیران و متعجب از این نامه در خواست فقط می‌پرسید: چرا؟ مگر چی شده؟ من چه کار کردم که باید زنم از من جدا شود. تنها دلیل این خانم این بود که همسر به من اجازه نمی‌دهد تنهایی با دوستانم سفر بروم و من هم حوصله‌ام از این زندگی سر رفته و دیگر نمی‌خواهم با او زندگی کنم و به همین مسخرگی و خنده‌داری از هم جدا شدم.

■ **بادآورده را باد می‌برد**

از قدیم گفته‌اند بساد آورده را باد می‌برد، وقتی برای چیزی که دارید زحمت نکشیده باشید و بدون هیچ زحمتی به دستتان رسیده باشد قدرش را نمی‌دانید و خیلی راحت آن را کنار می‌گذارید ولی وقتی از صفر شروع می‌کنید و برای رسیدن به هدف تلاش می‌کنید و زحمت می‌کشید قدر آن را خیلی خوب می‌دانید چون دست‌رنج تلاش و همت و صبوری شماست. قدیمی‌ها ازدواج را مثل امروزی‌ها سخت نمی‌گرفتند. ازدواج‌ها خیلی آسان و بدون تشریفات بود. دختر و پسر در یک مراسم ساده به خانه بخت می‌رفتند و زندگی خود را از صفر شروع می‌کردند. برای همین هم تا دری به تخت‌ای می‌خورد بنای ناسازگاری و قهر و طلاق را پیش نمی‌کشیدند و زندگی مشترک را صبورانه ادامه

د

وقتی به بچه شیوه زندگی کردن را یاد نداده باشیم معلوم است که باید تا ابد جور زندگی او را هم بکشیم.

این دست از والدین فکر می‌کنند

آسمان باز شده و در دانه فرزندان

از آن بالا به زمین افتاده است

همیشه هستند و برای همه هستند. آدم‌هایی که به رغم تمام بدی‌هایی که می‌بینند گذشت می‌کنند. آدم‌های مهربانی که ضربه‌ها و سوءاستفاده‌هایی را که از آنها می‌شود، می‌فهمند ولی گذشت می‌کنند چون قلب

زیبایی دارند. در روزگاری که از نظر خیلی‌ها مهربانی کند جواب می‌دهم نه بیشتر. اینطور نه دروغ گفته‌ام و نه پنهان کاری کرده‌ام.

در کنار دوست صادق و دوست‌داشتنی خودم می‌نشینم و تمام تلاش‌م را می‌کنم از بودن در کنار او لذت ببرم. همه ما قطعاً از این دست آدم‌ها در اطرافمان داریم. آدم‌هایی که بلد نیستند نیش و کنایه بزنند. آدم‌هایی که محبتشان بی‌ریاست. آدم‌هایی که وقتی دست رفاقت به سمت دراز می‌کنند صادقانه رفاقت می‌کنند. آدم‌هایی که بدی کردن به دیگران را باور ندارند. همان‌هایی که



سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱

د

لیلا از یک زندگی راحت و رفاه کامل در خانه پدری وارد یک زندگی شد که تقریباً صفر بود. لیلا هم می‌توانست مثل خیلی از دختر‌ها، توقعات و خواسته‌های آنچنانی داشته باشد، ولی ترجیح داد همه چیز ساده باشد و خودش با همراهی همسرش زندگی مشترکشان را بسازد

می‌دادند ولی اکنون بسیاری از ازدواج‌ها با تشریفات و بریز و پاش‌های بسیاری انجام می‌شود و عروس و داماد هم وارد زندگی راحتی می‌شوند که خانواده‌هایشان برایشان فراهم کرده‌اند. برای همین چون نمی‌دانند این زندگی چه جوری درست شده‌است و خودشان در بنا کردن آن نقشی نداشته‌اند قدرش را هم نمی‌دانند و سر موضوعات بی‌اهمیت می‌زنند زیر تمام کاسه و کوزه‌های زندگی‌شان و آن را به راحتی از هم می‌باشند.

■ **تا ابد جور زندگی بچه‌ها را نکشید**

در این زمینه بی‌تردید پدرها و مادرها هم مقصر هستند. بچه‌هایی تربیت می‌کنند که در بزرگسالی بلد نیستند چگونه زندگی کنند. خوب وقتی به بچه شیوه زندگی کردن را یاد نداده باشیم معلوم است که باید تا ابد جور زندگی او را هم بکشیم. معمولاً هم این دست از والدین فکر می‌کنند آسمان باز شده و در دانه فرزندان از آن بالا به زمین افتاده‌است و تمام کائنات و هستی باید در برابر فرزند آنها کرنش کنند! چون آنها توانسته‌اند فرزندان را بر توقع و ناتوان تحویل جامعه بدهند. همین والدین ازدواج‌ها را سخت می‌کنند و تمام صحبت‌شان هم این است که نمی‌خواهیم سختی‌هایی که ما در زندگی کشیدیم را فرزندانمان بکشند. می‌گویند آنها باید در بهتری زندگی خود را بدواج و زندگی خود را شروع کنند. دقیقاً مشکل زندگی‌های مشترک امروزی که زیاد مدام ندارند در همین‌جاست که والدین اجازه نمی‌دهند فرزندان‌شان سختی بکشند و اجرهای زندگی خودشان را با زحمت و تلاش خودشان روی هم بچینند و زندگی مشترک را خودشان بسازند.

شما والدین وقتی فکر می‌کنید تا ابد باید برای فرزندان‌تان تصمیم بگیرید مطمئن باشید فرزندان‌تان هیچ وقت راه زندگی خود را پیدا نمی‌کنند. با توقعات بی‌جای خود مانعی برای ازدواج آنها نشود. شرایط ازدواج را آسان بگیرید و بگذارید فرزندان‌تان سختی‌های ساختن زندگی مشترک را بکشند و لذت زندگی را که برایش سختی کشیده‌اند، بچینند.

د

کردن و دل‌رحمی به نوعی ساده‌لوحی تعبیر می‌شود و همگان تصور می‌کنند می‌توان به راحتی از این گونه آدم‌های دوست‌داشتنی سوءاستفاده کنند (در حالی که اینگونه نیست) وجود این آدم‌ها را باید غنیمت شمرد. پس لطفاً این آدم‌ها را ساده‌لوح خطاب نکنیم. این افراد با سادگی و صداقتی که دارند رنگ‌های زیبایی به زندگی می‌بخشند که ما با تعابیر مختلف آنها را فقط تار و کدر می‌کنیم. ساده بودن زیباترین حس دنیاست. در دنیایی که پر از آدم‌هایی دورو و رنگارنگ است، وجود آدم‌های ساده زندگی خود را غنیمت بشماریم و قدرشان را بدانیم.

از در کنار او بودن حالم خوب می‌شود و احساس می‌کنم سبک‌ال شده‌ام. انرژی که از بودن در کنار او می‌گیرم شارژم می‌کند. بعد از گذشت مدتی به بهانه‌ای از دوستان خداحافظی می‌کنم و کلافه و خسته از آنجا بیرون می‌زنم ولی می‌دانم به محض آنکه از آنجا بیرون آمدم فرصت خوبی برای غیبت کردن از خودم را برایشان فراهم کرده‌ام ولی من بی‌توجه به تمام این حرف‌ها به راه خودم ادامه می‌دهم و زندگی خودم را به دور از هیاهو و دخالت دیگران می‌گذرانم. دلم می‌خواهد ساده باشم و سادگی کنم. وقتی که ساده باشی همه چیز خوب می‌شود. غصه‌هایت، مشکلات، هوای شهر، اطرافیات، همه خوب می‌شوند. وقتی که ساده باشی تجملات و بریز و پاش‌ها بر ایمان معنی ندارند. ماشین فلان مدل و لباس فلان مارک مفهومی ندارند. وقتی ساده باشیم غذا خوردن در فلان رستوران در فلان خیابان بالاشر برایمان علی‌السویه نیست. وقتی ساده باشیم همیشه بر ایمان لبختد است و حل مشکلات را برای خودمان راحت و ساده می‌کنیم. ساده که باشیم نامهربانی دیگران را هم که ببینیم گذشت می‌کنیم، چون می‌دانیم نیاز ارزش را ندارد. ساده که باشم بوی ناب انسانیت می‌دهیم. قدر آدم‌های ساده و بی‌شيله پيله زندگی‌مان را بدانیم.

سبک نگرش



روایت الگوسازی

از مرشد چلوبی تا بچه پولدارهای اینستاگرامی

آن مرد با ماشین شاسی بلند آمد

■ **حسین گل محمدی**

حتماً خیلی از شماها داستان مرشد چلوبی را می‌دانید و برای دیگران نقل کرده‌اید. یکی از خوبی‌های شبکه‌های اجتماعی این است که ماجراهای آموزنده در آنها دست به دست می‌چرخد و خواننده می‌شود. حکایت مر شد چلوبی هم از آن دست مطالب خواندنی و پر فرورارد شبکه‌های اجتماعی است.

حکایت از این قرار است که در ضلع شرقی مسجد جامع بازار تهران، دکان غذاخوری بود که بالای پیشخوان آن نوشته بود: نسبه و پول نقد داده می‌شود بقدر قوم... صاحب دکان هر وقت کودکانی برای بردن غذای صاحبکارانشان می‌آمدند لقمه‌ای چرب و لذیذ از گوشت و کباب و ته دیگ زعفرانی درست می‌کرد و خود با دستانش بر دهان آنها می‌گذاشت که میادا صاحبکارش به او از این غذا ندهد و او چشمش به این غذا بماند و من شرمندۀ خدا شوم. این کاسب نمونه حاج میرزا عابد نیاوندی معروف به مرشد چلوبی بود، پیرمردی بلند قامت با چهره‌ای بسیار نورانی و خوش‌رو و با محاسنی سفید از آن دست مردان نیک روزگار که نعمت زندگی خود و دیگران بودند. همیشه از قدیم بزرگ‌ترها به ما می‌گفتند هیچ چیزی در دنیا نمی‌ماند به غیر از نام و رفتار نیک. از همان ایام گذشته همیشه ملاک بر تری افراد رفتار نیکشان و گفتار حسنه آنها بود و همیشه وقتی از کسی یاد می‌کردند از خصلت نیکی که داشته یا کار بر جسته‌ای که انجام داده بود یاد می‌کردند. در واقع از آدم‌های خوب قدیم اینطور یاد می‌کردند که چه انسان شریفی بود، چه آدم فهمیده و با کمالاتی بود، چه مرد هنرمندی بود، چه زن باسواد و با معلوماتی بود. میزان هنر و کمال، سواد و ادب، معرفت و انسانیت افراد ملاک برتری آنها به حساب می‌آمد. ارزش و اعتبار این ویژگی‌ها بعد از انقلاب و در دهه ۶۰ به قدری پر رنگ شد که همه در خوب و انسان بودن از هم سبقت می‌گرفتند، ولی به مرور برخی از این خصلت نکو کمرنگ شد و امروز دود آن به چشم همه رفته‌است.

زندگی افراد جامعه مقصر بوده‌اند. تبدیل شده‌ایم به افرادی مادی‌گرا و مصرف‌کننده، افرادی که فقط به فکر خرید و مسابقه دادن در تجملات و عقب نماندن از زندگی مادی هستیم. باید به بسیاری از دولتمردان و مسئولان هم گفت وقتی شما دنبال تجملات و تشریفات هستید توقع دارید مردم طور دیگری باشند؟ وقتی آقا زاده‌ها از خوشی‌های شباه و سفرهای اروپایی خود در همه جا، جار می‌زنند این یعنی بسیاری از مسئولان و برنامه‌ریزان و مسئولان فرهنگی جامعه در خواب غفلت هستند.

بی‌تردید متهم دیگر ایسن وضعیت جامعه رسانه‌ها هستند. به ویژه رسانه‌های تصویری و در رأس آنها رسانه ملی که در برنامه‌ها و تبلیغات خود با ترویج تجملگرایی و مصرف‌گرایی مسبب تغییر سبک زندگی در جامعه می‌شوند. سازمان عریض و طویل صدا و سیما با تبلیغات آنچنانی و برنامه‌های تلویزیونی و فیلم و سریال‌هایی که همگی به نوعی مصرف‌گرایی را نشان می‌دهد بیشترین سهم را در بیمار شدن جامعه داشته‌است. چه دلیلی دارد تجملات و پول و ثروت و زندگی‌های آنچنانی در قالب تبلیغات و فیلم و سریال مرتب به خورد افراد جامعه داده شود. از یک طرف صدا و سیما در طول

شبانروز مرتب اینها را نشان می‌دهد از طرف دیگر شبکه اجتماعی از جمله اینستاگرام به این وضعیت دامن می‌زند. آدم‌هایی با ظاهری شیک و مدرن مطرح می‌شوند و به شاخ فلان مدل استفاده کنند و تصاویرشان به عنوان بچه پولدارهای اینستاگرامی منتشر شود. آن وقت آدم با کلاس و متشخصی آدم‌های به ظاهر متشخص فقط کافیسیت دهانشان را باز کنند و کمی از خودشان و هنر نداشته‌شان صحبت کنند. آن وقت مشخص می‌شود کی هستند و چی نیستند!

یادم هست من و ۱۱۹ نفر دیگر ورودی‌های سال ۱۳۶۳ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران بودیم. خاطرات آن دوران را که در ذهنم مرور می‌کنم جز چند نفر از دانشجویها که دنبال پول و تیپ بودند- و به دلیل در اقلیت بودن از دیگران طرد می‌شدند- بگویم آشنایان طرد نمی‌شدند- اکثریت در پی مطالعه و مباحثه، معنویت و معرفت، هنر و ادبیات و خلاصه هر چیز متعالی جز پول و مادیات بودند. با خود فکر می‌کنم از کجا به کجا رسیده‌ایم؟ چه کسانی مقصر اصلی به وجود آمدن این وضعیت هستند؟ آیا ماهیت انقلاب ما اساساً یک ماهیت فرهنگی نیست. آیا آقا رابری نیست سبک زندگی ایرانی- اسلامی را به دنیا معرفی کردیم و آن را در سطح دنیا ترویج دهیم؟ حالا چه شده‌است؟ آیا غیر از این است که به یک جامعه مصرف‌گرا تبدیل شده‌ایم؟ در این میان باید از دولتمردان این سال‌ها نیز

گلیاه کرد که به سهم خود در تغییر سبک جای مرشد چلوبی‌ها و حاج اسماعیل دولابی‌ها و شیخ رجبعلی خیاط‌ها در جامعه امروزمان خیلی خالی است و بهتر است بگویم امثال آن خوسران روزگار هنوز هم هستند، اما کسی آنان را نمی‌شناسد و چون ملاک‌ها تغییر کرده‌است فضایی برای معرفی الگوسازی چنین افرادی وجود ندارد.

و وقتی ماشین مدل بالا نشان خوب بودن صاحبش می‌شود، وقتی آنهایی که پول ندارند حسرت زندگی افراد پولدار را می‌خورند، وقتی خیلی‌ها برای رسیدن به پول و ثروت دست به هر کاری می‌زنند، به راحتی دروغ می‌گویند و سر دیگران کلاه می‌گذارند، دیگران را پله‌های صعود خود می‌کنند تا به اهداف مادی‌شان برسند، در چنین شرایطی باید به شدت نگران سرطمان تغییر سبک زندگی باشیم و فکری برای درمان آن بکنیم.